

## اشاره

نوشتار حاضر پس از ذکر تعاریف ایدئولوژی و برشمردن ویژگیهای ایدئولوژی، عقاید سه تن از معاصرین را در باب این موضوع طرح می‌کند و در نهایت دیدگاه سوم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

واژه ایدئولوژی را اولین بار در سال ۱۷۹۶ دوستوت دوتراسی Destute De Tracy (۱۸۳۶-۱۷۵۴) به معنای ایده‌شناسی به کار برد. وی بر آن بود تا ایده‌ها را به عنوان موضوعاتی مستقل از مفاهیم مابعدالطبیعی مورد تجزیه و تحلیل‌های علمی قرار دهد و از آن یک علم تجربی بسازد و در کنار سایر علوم تجربی مانند زیست‌شناسی آن را مطرح سازد. ناپلئون نیز از این واژه بسیار استفاده می‌کرد و روشنفکران جامعه خود را ایدئولوگ می‌نامید. از نظر وی ایدئولوگها به واقعیات توجه ندارند و در واقع روشنفکرانی یاوه‌سرا هستند. مارکس در کتاب فقر فلسفه ایدئولوژی را محصول طبقات اجتماعی می‌داند. از نظر وی اصول و افکار روشنفکری براساس قدرت تولید مادی به وجود می‌آید. بعدها مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی، ایدئولوژی را به معنای اعم به کار برد، به گونه‌ای که شامل همه امور روبنایی نظیر اخلاق و حقوق و زبان می‌شد.

مارکس از ایدئولوژی برداشتی تحقیرآمیز داشت. از نظر وی طبقه‌ای که در جامعه ابزار تولید را در اختیار دارد به خلق ایدئولوژی می‌پردازد. در واقع ایدئولوژی آن نوع آگاهی و

برداشتی است که طبقه حاکم از واقعیتهای موجود می‌سازد تا به منافع خود دست یابد. پس ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب و دروغین و برداشتی انحرافی از واقعیات موجود است. نمونه آگاهی کاذب از نظر مارکس، ایده‌های بورژوازی درباره دولت است. وی دین را نیز یکی از صور آگاهی کاذب و نوعی ایدئولوژی می‌داند. از نظر مارکس، دین خیالی‌بافی انسانهای از خود بیگانه‌ای است که می‌خواهند شکست خودش را در نیل به مرتبه‌ای که خواهان آن هستند جبران کنند. دین بازتاب وضع انسان در مرحله‌ای از مراحل تاریخ است که هنوز قادر به فهم وضع خویش نیست. از نظر مارکس شرایط اجتماعی، ایده‌ها را تعیین می‌کند. مارکس میان علم و ایدئولوژی تفکیک قایل شده است. «علم»، معرفت حقیقی است، اما ایدئولوژی معرفت کاذب و فریبنده است. این معرفت کاذب قدرتهای حاکم را مشروعیت می‌بخشد و موجبات از خودبیگانگی افراد را فراهم می‌آورد. در واقع ایدئولوژی از عوامل اساسی از خودبیگانگی انسان است.

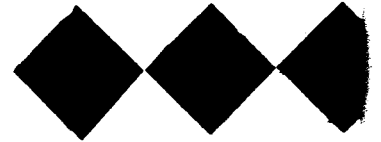
## تعریف ایدئولوژی

در مورد ایدئولوژی تعریفهای بسیار ارائه شده است. به گفته بشلر «تمامی تعریفهای ایدئولوژی الزاماً دلخواهانه است»<sup>(۱)</sup>

در اینجا به برخی از این تعریفها می‌پردازیم. هنری ایکن Henry D. Aiken تعریفهای زیر را ارائه می‌دهد:  
«ایدئولوژی اندیشه انتزاعی و تشکیل نظریات مثالی یا مجردات است.

# نسبت دین با ایدئولوژی

دکتر عبدالله نصری



سیاسی پیوند دارد. به بیان دیگر هر صورتی از آگاهی که وارد عمل سیاسی شود جنبه ایدئولوژیک به خود خواهد گرفت. «ایدئولوژی به صورت کلماتی بیان می‌شود که میزان استحکام و پیچیدگی آن می‌تواند از حد یک شعار ساده تا یک نظام فکری پیچیده تغییر کند. صورت ظاهری ایدئولوژی هر چه باشد، دو عامل را می‌توان در آن تشخیص داد: هسته پیش‌زبانی و گفتاری که هسته را بیان می‌کند. این هسته از یک سو در شهوت معینی و از سوی دیگر در ارزش خاصی متبلور می‌شود. به عبارت دیگر، ایدئولوژی گفتاری است جهندار که از طریق آن شهوت خود را در ارزش تحقق می‌دهد. در مجموع ایدئولوژی نوعی گفتار جدالی است که شهوت به کمک آن می‌خواهد ارزش را با اعمال قدرت در جامعه تحقق دهد.»<sup>(۵)</sup>

از نظر جان پلامناتس John Plamenatz هنگامی که از ایدئولوژی خاصی سخن می‌گوییم، مقصودمان مجموعه‌ای از ایده‌ها یا اعتقادات یا برخوردهای مخصوص به فلان گروه است.<sup>(۶)</sup> به گمان وی اعتقاداتی ماهیت ایدئولوژیک دارند که اولاً میان گروهی از افراد مشترک باشند. ثانیاً «با امور مهم از نظر گروه مرتبط باشند. و ثالثاً برای گروه کارکرد خاصی داشته باشد. مثلاً در حفظ انسجام گروه کمک کند تا کارهای گروه را توجیه کند.»<sup>(۷)</sup>

## ویژگیهای ایدئولوژی

پژوهشگران غربی برای ایدئولوژی کارکردها و اوصاف خاصی را ذکر کرده‌اند. به بیان دیگر در پاسخ به این سؤال که «ایدئولوژی» چه فایده و ضرورتی دارد، برای آن نقشهایی را

ایدئولوژی به «منظومه‌ای از عقاید درباره پدیده‌ها، مخصوصاً آنهایی که مربوط به زندگی اجتماعی هستند و نیز به روش تفکر خاص یک طبقه یا یک فرد» اطلاق می‌شود.<sup>(۲)</sup>

از نظر فرهنگ وبستر Webster ایدئولوژی عبارت است از: «علم به عقاید، بررسی منشأ و ماهیت عقاید، مخصوصاً روشی که به موجب آن کندیاک Condillac (۱۷۸۵-۱۷۸۰) تمام عقاید را منحصرأ از احساس مشتق دانست.»

فردیناند دومون F. Dumont ایدئولوژی را چنین تعریف می‌کند:

«نظامی از ایده‌ها و قضاوت‌های روشن و سازمان یافته که برای توصیف، تبیین استنتاج یا توجیه موقعیت یک گروه با جامعه به کار می‌رود و اساساً از ارزشها نشأت می‌گیرد و رهنمود دقیقی برای عمل تاریخی این گروه یا جامعه ارائه می‌دهد.»<sup>(۳)</sup>

هانآ آرنهت Hanah Arendt در تعریف ایدئولوژی می‌گوید: «ایدئولوژیها به خاطر خصلت علمی‌شان شناخته شده‌اند: آنها رهیابی علمی را با نتایج ماهیتاً فلسفی درمی‌آمیزند و مدعی می‌شوند که یک فلسفه علمی هستند. از واژه ایدئولوژی چنین برمی‌آید که یک ایده می‌تواند موضوع یک علم گردد، درست همچنان که حیوانات موضوع جانورشناسی هستند و پسوند Logi در ایدئولوژی دال بر چیزی جز همان نیست. Logi یعنی شرح علمی ایده، بدین تعبیر، یک ایدئولوژی باید هم یک علم دروغین و هم یک فلسفه دروغین باشد که باز هم از مرزهای علم پافراوتر می‌گذارد و هم از حدود فلسفه.»<sup>(۴)</sup>

ژان بشلر ایدئولوژی را حالتی از آگاهی می‌داند که با عمل

ذکر کرده‌اند. برای مثال موريس دو مورتور نقشى برای ایدئولوژی قابل است:

الف. اعتراضهای خصوم را با هماهنگی و آنها را به صورت اعتراض اجتماعی درمی‌آورد.

ب. به تعارضها خصومت ارزشی می‌بخشد تا فرد معترض تعهد عمیق ایجاد کند.

مانا آریته معتقد است که در ایدئولوژیهای غربی سه ویژگی توتالیتیر وجود دارد.

یک. داعیه تبیین جهان دارند و نه تنها به تبیین آنچه که در حال حاضر وجود دارد گرایش دارند، بلکه به تبیین آنچه که پر جهان گذشته و خواهد گذشت می‌پردازند.

دو. تفکر ایدئولوژیک خود را از هرگونه تجربه‌ای مستقل می‌داند، زیرا لازم نمی‌بیند که از هر پدیده تازه‌ای چیزی بیاموزد.

«تبلیغات جنبش توتالیتیر در جهت آزادسازی اندیشه از تجربه و واقعیت کار می‌کند. این تبلیغات همیشه در صدد آن است که یک معنای اسرارآمیز در هر رویداد عمومی و محسوس تزریق کند و در پشت هر عمل سیاسی عمومی یک نیت سری را بیابد.»<sup>(۸)</sup>

سه. از آنجا که ایدئولوژیها توانایی دگرگونی واقعیت را ندارند، می‌کوشند تا اندیشه را با روشهای برهانی از قید تجربه آزاد سازند. تفکر ایدئولوژیک واقعیات را در یک نظام منطقی و ذهنی سامان می‌دهد و برای نیل به این مقصود همه چیز را از یک قضیه اصلی بدیهی و مسلم آغاز می‌کند.

همچنانکه گفته شد اندیشمندان غربی برای ایدئولوژیها مجموعه‌ای از صفات را در نظر می‌گیرند که در اینجا به جمع‌بندی آنها می‌پردازیم. البته هر یک از آنها فقط چند صفت را در نظر دارند، نه همه آنها را.

۱- ایدئولوژی واقعیات پیچیده را ساده می‌کند.  
۲- در ایدئولوژی برخی از وجوه واقعیت برجسته‌تر می‌شود و برخی دیگر مورد غفلت قرار می‌گیرد. به بیان بعضی از جامعه‌شناسان، ایدئولوژی خصومت یک‌دست کردن عناصر ناهماهنگ را دارد.

۳- ایدئولوژیها به توجیه عقلی جهان‌بینی و ارزشهای مورد قبول خود می‌پردازند. به بیان دیگر ایدئولوژیها واقعیات را به

صورت یک نظام منطقی درمی‌آورند و همه امور را از قضایای اصلی و بدیهی خود استنتاج می‌کنند.

۴- ایدئولوژیها انسان را به عمل ترغیب می‌کنند. ایدئولوژیها برای نیل به اهداف خود راه کار ارائه می‌دهند.

۵- ایدئولوژیها به تبیین همه واقعیات گذشته و حال می‌پردازند و حتی آینده را نیز پیش‌بینی می‌کنند.

۶- ایدئولوژیها به اندیشه و تجربه جدید نیاز ندارند، زیرا برای همه امور از قبل تحلیل دارند.

۷- ایدئولوژیها جهتگیری افراد را مشخص می‌کنند. ایدئولوژیها هم دوستان را به پیروان خود می‌شناساند و هم دشمنان را.

۸- ایدئولوژیها موجب پرده‌پوشی علایق افراد می‌شوند. یعنی به فرد امکان می‌دهد تا علایق شخصی خود را از نظرها پنهان دارند و به سرکوب دیگران بپردازند. چنانکه هرایدئولوژی فاشیسم یهودیان قتل عام شدند و در مارکسیسم نیز افرادی که سد راه انقلاب بودند به جوخه‌های اعدام برده شدند.

۹- ایدئولوژیها بهترین وسیله برای انحراف از موازین اخلاقی هستند، یعنی در ایدئولوژیها کارهای زشت اخلاقی توجیه می‌شود.

۱۰- ایدئولوژیها انسان را به گزینش واهی دارند. یعنی به انسانها می‌گویند که چه چیزی را انتخاب کنند و از چه چیزهایی خودداری ورزند. حق انتخاب نیز برای همه گروههای اجتماعی یکسان نیست.

۱۱- ایدئولوژیها همه جنبه‌های زندگی اجتماعی افراد را دربرمی‌گیرند و برای هر موضوعی راه‌حل مناسبی ارائه می‌دهند. ایدئولوژیها همه فعالیت‌های اجتماعی را، حتی در جزئیات بر مبنای نظام واحدی برنامه‌ریزی کرده و سامان می‌دهند.

۱۲- ایدئولوژیها شبیه مذهب هستند و موجبات آوازش روانی افراد را فراهم می‌آورند. و تعارضات ناشی از احتیاجات عقلی را برطرف می‌سازند.

۱۳- ایدئولوژیها موجب تسلط یافتن بر احزاب یا سازمانهای مختلف می‌شوند.

۱۴- ایدئولوژیها افراد را به فداکاریهای بزرگ، جهت نیل به آرمانهای خود، ترغیب می‌کنند.

۱۵- ایدئولوژیها موجب بسط قدرت حکومتها یا گروههای متشکلی می‌شوند که قدرت را در دست دارند.

ژان بشلر در مورد ویژگی ایدئولوژیها چنین می‌نویسد: «رسالت ایدئولوژی در این است که ضابطه یا معیاری به دست می‌دهد تا شخص دوست را از دشمن بازشناسد و گزینش ارزشها را توجیه کند و شهرت را آورده بوشی نماید و اخلاق را به خدمت سیاست بگیرد و وفاداری را به فضیلت بدل سازد و به عمل سیاسی، ساده و شفاف و به صورت تام و کامل درآورد. پس ایدئولوژی امری زاید و بی‌فایده نیست که آن را ناشی از شرارت و یا بلاهت بشر بدانیم. ایدئولوژی یکی از عناصر ضروری و اجتناب‌ناپذیر عمل سیاسی است.»<sup>(۹)</sup>

#### دکتر شریعتی و طرح هندسه مکتب

دکتر شریعتی درباره ایدئولوژی دیدگاه خاصی دارد. وی ایدئولوژی را به معنای عقیده‌شناسی می‌گیرد و ایدئولوگ را کسی می‌داند که صاحب عقیده است. ایدئولوژی عقیده خاص یک گروه و طبقه و ملت خاص است. ایدئولوژی نوع برداشت انسان را نسبت به مسائلی که با آنها در ارتباط است و جامعه‌ای را که در آن به سر می‌برد مشخص می‌کند. وی در تعریف ایدئولوژی می‌گوید:

«بینش و نگاهی ویژه‌ای است که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی که به آن وابسته است، طرد و آنچه را ترجیح می‌دهد و براساس آن مسئولیتها و راه‌حل و جهت‌یابیها و موضعگیریها و آرمانهای خاص و فضاوتهای خاصی پیدا می‌نماید و در نتیجه به اخلاق، رفتار و سیستم ارزشهای ویژه‌ای معتقد می‌شود.»<sup>(۱۰)</sup>

شریعتی گاه از ایدئولوژی تعبیر به تکنیک می‌کند. یعنی همان‌طور که انسان به کمک تکنیک خواسته‌های خود را به طبیعت تحمیل می‌کند و آن را به استخدام خود درمی‌آورد، با ایدئولوژی نیز می‌تواند جامعه و تاریخ را به استخدام خود بیاورد.<sup>(۱۱)</sup>

دکتر شریعتی ایدئولوژی را «هندسه غریزه در انسان» می‌داند.<sup>(۱۲)</sup> زیرا انسان موجودی است که از هدایت غریزی

سرباز می‌زند و به‌اندازه مرز حیات طبیعی فراتر می‌نهد. انسان تنها موجودی است که با یارستگین مسؤلیت و هدایت و تکامل و پرورش خود را به عهده بگیرد. هدایت نیز چیزی جز شناخت و پذیرش ایدئولوژی نیست. به بیان دیگر با ایدئولوژی است که انسان رشد و هدایت می‌یابد.

**ویژگیهای ایدئولوژی:** از نظر شریعتی ایدئولوژی، فلسفه و مذهب و مشخصه‌های زیر است:

- جهتگیری اجتماعی ملی و طبقاتی افراد را مشخص می‌کند.

- «چگونه یافتن»، «چگونه شدن»، و «چه باید کرد»های انسان را نشان می‌دهد؛

- وجود انسان و زندگی وی را دربرمی‌گیرد و در وی «عشق، پرستش، تقدیس، تعهد، ایثار، جهاد و حتی شهادت در آستان خویش را برمی‌انگیزد.»<sup>(۱۳)</sup>

- نظام اجتماعی و شکل زندگی افراد را مشخص می‌کند؛

- نظام ارزشها را ارائه می‌دهد؛

- فرد و جامعه ایده‌آل را معرفی می‌کند؛

- ایدئولوژی نسبت به وضع موجود انتقاد دارد. در واقع ایدئولوژی به عنوان یک عامل تغییر و تحول وضع موجود مطرح می‌شود.

- ایدئولوژی تعهدزا و مسؤلیت‌ساز است. «طبیعت و اقتضای ایدئولوژی این است: ایمان، مسؤلیت، درگیری و فداکاری.»

همین ویژگی، ایدئولوژی را از علم و فلسفه جدا می‌کند، چرا که عالم علوم تجربی و فلسفه فیه مجال این نیستند که دیگران نظر آنها را بپذیرند یا نپذیرند. لازمه مسئول بودن و آگاه بودن، انتخاب یک ایدئولوژی است. کسی که ایدئولوژی نداشته باشد آدمی است بدون فکر. فرق یک ایدئولوگ با یک عالم این است که ایدئولوگ به آرمانها و واقعیات می‌پردازد و به چگونگی تغییر آن می‌اندیشد تا آن را به شکل ایده‌آل مطلوب - آرمانی در آورد.

کنمه ایدئولوژی یا کلمه روشنفکر در ارتباط است، چرا که ایدئولوژی مشخص‌کننده تیپ روشنگر است.

در یک جا نیز شریعتی و یژگیهای ایدئولوژی را در سه مرحله خلاصه می‌کند:

۱. جهان‌بینی یعنی نوع تصور انسان نسبت به جهان و انسان و زندگی.

۲. ارزیابی انتقادی نسبت به محیط.

۳. ارائه پیشنهادها و راه‌حلهای صورت ایده‌آلها و هدفها.

از نظر شریعتی، مذهب از یک نظر ایدئولوژی است و از نظر دیگر سنت اجتماعی. مذهب به عنوان سنت مجموعه‌ای از عقاید موروثی، احساسات و تقلیدها و شعایر مرسوم اجتماعی و احکام ناخودآگاه عمل است، اما مذهب به عنوان ایدئولوژی آن‌گاه تحقق پیدامی‌کند که افراد آن را آگاهانه انتخاب کنند. کسی که مذهب را به عنوان یک ایدئولوژی در نظر می‌گیرد به نیازهای جامعه خود توجه دارد و برای تحقق ایده‌آلها از آنها استفاده می‌کند.

**طرح مکتب:** از نظر شریعتی فوری‌ترین کار در زمینه اعتقادی و فکری «تدوین یک سیمای کامل از ایدئولوژی اسلامی است». این کار برای جوانان ضروری است، از این جهت که جوان «بداند که کجاست، جهتش چیست، مسئولیتش چیست، رابطه‌هایش با پدیده‌ها و واقعیت‌های زمان خودش چیست». اگر به تدوین ایدئولوژی اسلامی پرداخته شود دیگر «منحط‌ترین و کثیف‌ترین اشرافیت با آنارشیست‌ترین حالات انقلابی» به اسم اسلام مطرح نمی‌شود.

شریعتی در طرح مکتب از عناصر هفتگانه زیر سخن می‌گوید:

۱- **جهان‌بینی:** هر مکتب اعتقادی یک زیربنای اساسی دارد که همه عقاید بر آن استوار است و آن جهان‌بینی است. از نظر جهان‌بینی مذهبی جهان دارای خداست، و عالم حساب و کتاب دارد و انسان از حیات اخروی برخوردار است. براساس همین اندیشه‌ها مکتب «باید»‌ها را مطرح می‌سازد. یعنی می‌گوید که زندگی باید این‌گونه باشد و انسان باید آن‌گونه عمل کند و این در واقع ایدئولوژی مذهب است. در ایدئولوژی معانی حیات و جامعه و حق و باطل روشن می‌شود.

۲- **انسان‌شناسی:** نوع تلقی مکتب از موجودی به نام انسان یعنی اینکه انسان چیست و چه باید باشد، انسان‌شناسی

مکتب نامیده می‌شود. انسان‌شناسی مکتب براساس جهان‌بینی آن می‌باشد. در انسان‌شناسی به تلقی فلسفی و اعتقادی از انسان پرداخته می‌شود، نه واقعیتی که در علمی چون فیزیولوژی، بیولوژی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به کار می‌رود. در اینجا مراد «حقیقت نوع انسان» است. یعنی «حقیقت» انسان نه «واقعیت» او.

۳- **جامعه‌شناسی:** مقصود نگرشی است که انسان به جامعه بشری براساس ارزشهای مکتب دارد. جامعه‌شناسی در اینجا جامعه‌بینی (جامعه‌نگری) است. جامعه‌بینی در اینجا یک علم بی‌هدف نیست، بلکه یک علم متعهد است. شریعتی با جامعه‌شناسی غیرمتعهد کاری ندارد و فرق جامعه‌شناسی قرن نوزدهم را با جامعه‌شناسی قرن حاضر در این نکته می‌داند که جامعه‌شناسی قرن گذشته، جامعه‌شناسی اعتقادی بوده است.

۴- **فلسفه تاریخ:** شریعتی حرکت انسان به صورت یک جوهر سیال در بستر زمان را تاریخ می‌نامد. تاریخ جریان پیوسته و واحدی است که از آغاز زندگی بشر طبق قانون علیت و معلولیت ادامه داشته و با طی مراحلی چند به سرمنزلی می‌رسد. که می‌توان از قبل پیش‌بینی نمود، اینکه تاریخ چگونه و بر اساس چه قوانینی حرکت می‌کند، چگونه می‌توان حرکت آن را پیش‌بینی کرد، مسیر حرکت و سرنوشت نهایی آن از کجا و به کجاست، مجموع سؤالاتی است که فلسفه تاریخ پاسخگوی آنهاست و هر مکتبی هم به گونه‌ای خاص به آنها پاسخ می‌دهد.

۵- **ایدئولوژی عبارت است از آگاهی و نگرش انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی و گروه اجتماعی خود.** ایدئولوژی «خودآگاهی انسانی خاص است که جامعه‌ها را می‌سازد» (۱۴) جهان‌بینی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه تاریخ و ایدئولوژی، در هر مکتبی وقتی معنا دارد که مکتب دو موضوع زیر را مطرح سازد.

۶- **جامعه ایده‌آل:** همان مدینه فاضله یا جامعه‌ای است که هر کس در ذهن خود آن را می‌پروراند و آرزو می‌کند تا جامعه بشری روزی به آن صورت درآید. هر مکتبی، جامعه‌ای آرمانی را برای پیروان خود ترسیم می‌کند. تصویر جامعه آرمانی نشانگر آن است که بشر می‌خواهد از وضع موجود به سوی

وضع مطلوب حرکت کند.

در ایدئولوژی اسلامی تلاش می‌شود تا امتی ساخته شود که انسانها با اشتراک در هدف واحد و اطاعت از رهبری واحد به سوی ایده‌آل خویش حرکت کنند.

«فرد انسانی وقتی عضو امت است که در برابر رهبری جامعه معتقد باشد و تسلیم، البته تسلیمی که خود آزادانه اختیار کرده است، فرد در امت دارای یک زندگی اعتقادی متمهد در برابر جامعه است و جامعه نیز متمهد به ایدئولوژی یا عقیده، و ایدئولوژی نیز به تحقق ایده‌آل و نیل به هدف» (۱۵)

عبارت فوق نشان می‌دهد که شریعتی اطاعت از رهبر و تسلیم شدن به او را شرط لازم برای تحقق یک جامعه ایده‌آل می‌داند، اما برای اینکه از اندیشه او کسی برداشت «ایدئولوژی تمامیت خواهانه» نکند، تسلیمی را مطرح می‌سازد که فرد با آزادی و خود آگاهی آن را می‌پذیرد. در عین حال شریعتی از ایدئولوژی چون اسلام دفاع می‌کند که مبتنی بر ارزشهای الهی - انسانی است و با ایدئولوژیهای دیگر تفاوتی بنیادین دارد.

۷- انسان ایده‌آل: مراد نه انسان موجود، بلکه انسان مطلوب است. یعنی انسان آن گونه که باید باشد، نه آن گونه که هست. اکثر مکاتب بحث از «انسان ایده‌آل» را مطرح کرده‌اند و عرفا نیز در آثار خود از «انسان کامل» سخن به میان آورده‌اند. اگر مکتب تصویری روشن از انسان ایده‌آل خود را ارائه ندهد، همه کوششهای آن بی‌معنا خواهد شد.

در طرح مکتب، جهان بینی زیر بنای مکتب است و انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ و جامعه شناسی سه پایه اصلی آن است.

ایدئولوژی، انسان و جامعه ایده‌آل را طراحی می‌کند. ایدئولوژی به دنبال یک مدینه فاضله تخیلی نیست، بلکه جامعه‌ای را که قابل تحقق است ترسیم می‌کند.

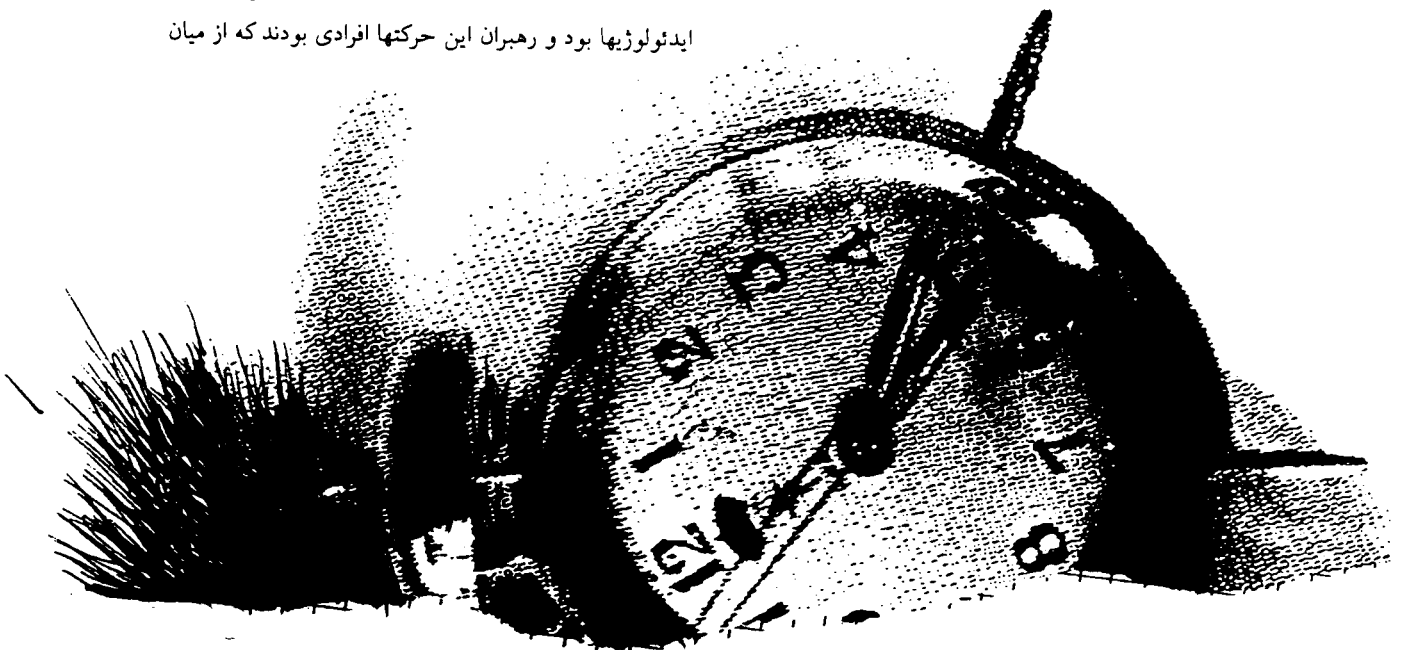
«ایدئولوژی به درد همین می‌خورد. که اصلاً جامعه را بسازد وگرنه اسلام بدون ایدئولوژی به درد آخرت می‌خورد.» (۱۶)

هنگامی که شریعتی از ایدئولوژی اسلامی سخن می‌گوید اسلام برای او معنای خاص دارد. یعنی اسلامی که از عدالت سخن می‌گوید، آزادی و آگاهی و حرکت را تأیید می‌کند، مجاهدپرور است نه طرفدار سکون و اسارت، درس مسؤلیت و اعتراض می‌دهد نه بی‌تفاوتی و بی‌خیالی. از نظر وی اسلام طرفدار جهاد اعتقادی و اجتماعی و اجتهاد عقلی است، نه تقلید کور و تعصب و تسلیم بی‌منطق.

شریعتی معتقد است که اگر توده‌های ایرانی در صدر اسلام به ایدئولوژی اسلامی گرایش پیدا کردند به خاطر دو عامل بوده است:

۱. ایدئولوژی اسلامی، عدالت را مطرح ساخت، و ایرانیان صدر اسلام از ظلم و نابرابری طبقاتی رنج می‌بردند.
۲. ایدئولوژی اسلامی، امامت را مطرح ساخت و با هر گونه استبداد سیاسی مخالفت ورزید.

از نظر شریعتی حرکت انبیاء در طول تاریخ نهضت ایدئولوژیها بود و رهبران این حرکتها افرادی بودند که از میان



توده‌ها برخاسته بودند. اینها «فیلسوف، هنرمند، دانشمند، عالم، فیزیکدان یا ادیب نبودند»، بلکه افرادی نجات‌دهنده بودند. نجات‌دهنده قوم و نسل و زمان و طبقه خودشان و پیام‌آور نجات بشریت بودند. شریعتی، ابوذر را یک ایدئولوگ اسلامی می‌داند. ایدئولوژی اسلامی مجاهدپرور است، آن هم نه در مدرسه علما و سنت عوام که در ریزه ابوذر.

«ایدئولوژی اسلامی مجاهد می‌پرورد و علوم اسلامی مجتهد به معنی امروزینش و یا روحانی و آیه‌الله و فقیه... ایدئولوژی امروزه مبارز می‌سازد و فرهنگ جدید فیلسوف و دانشمند و استاد دانشگاه» (۱۷)

شریعتی معتقد است که ایدئولوژی نباید به امور جزئی پردازد، چون به صورت یک سلسله قوانین و مقررات قابل تغییر در خواهد آمد که به مرور محتوای خود را از دست خواهد داد. ایدئولوژی باید مانند علم بر قوانین کلی و آرمانهای ثابت انسانی استوار باشد و برای انطباق آن با واقعیات موجود باید روشنفکران به اندیشه پردازند. ایدئولوژی هیچ‌گاه تکالیف را از دوش انسان ساقط نمی‌کند. برای مثال وقتی که اسلام اصل مبارزه با استضعاف را مطرح می‌سازد، این اصل در همه زمانها جاری است. یعنی هم شامل یک جامعه برده‌داری و فئودال می‌شود و هم یک نظام سرمایه‌داری صنعتی. در واقع به کمک اجتهاد می‌توان تکلیف امور جزئی را مشخص کرد.

### استاد مطهری و ایدئولوژی دینی

در تفکر استاد مطهری ایدئولوژی همان مکتب است. گاهی هم ایشان جهان‌بینی را از ایدئولوژی جدا می‌سازد و مجموع آنها را مکتب می‌نامد. ایدئولوژی مجموعه بایدها و نیابدها جهت نیل انسان به کمال است. به بیان ایشان ایدئولوژی:

«یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روشها، بایدها و نیابدها، خریبها و بدیها، هدفها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمانها، مسئولیتها و تکلیفها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیفها و مسئولیتها برای همه افراد بوده باشد» (۱۸)

استاد مطهری ایدئولوژی را از ضروریات حیات فردی و اجتماعی انسانها می‌داند و برای لزوم آن پیشفرضها یا اصولی

را در زمینه انسان‌شناسی مطرح می‌کند که عبارتند از:

۱- فطرت: استاد مطهری مسئله فطرت را «ام‌المسایل» می‌داند و آن را مبنای ایدئولوژی اسلامی تلقی می‌کند. از نظر استاد، انسان مقدم بر همه عوامل اجتماعی و تاریخی دارای بعد خاصی است که به او هویت ویژه‌ای می‌بخشد و او را از حیوانات جدا می‌سازد و این همان فطرت است. فطرت همان انسانیت انسان است. یعنی یک سلسله خواسته‌ها و گرایشهایی که لازمه خلقت انسان است. فطریات اموری اکتسابی نیستند. مانند حقیقت خواهی، زیباجویی، فضیلت خواهی و ...

از نظر اسلام، انسان هم در بعد شناختها و هم در بعد گرایشها دارای یک سلسله امور فطری است. یعنی انسان از ابتدای خلقت دارای استعدادهایی است که از یکسوی برخی حقایق را درک می‌کند و از سوی دیگر گرایش به ارزشها دارد. از نظر استاد بدون پذیرش فطرت، نه تکامل معنا پیدا می‌کند و نه ارزشها به طور منطقی تفسیر منطقی می‌شود.

«اصالت انسان و انسانیت انسان در گرو قبول فطریات است» (۱۹)

۲- فعالیتهای انسان: از نظر استاد کارهای انسان بر دو دسته است:

الف: فعالیتهای التذادی

ب: فعالیتهای تدبیری

فعالیتهای التذادی مجموعه کارهایی است که انسان تحت تأثیر غریزه و یا عادت انجام می‌دهد و آدمی برای انجام آن، هدفی جز کسب لذت و دفع درد و رنج ندارد. برای مثال انسان تشنه می‌شود و به سوی آب می‌رود تا از رنج تشنگی خود را رها سازد. فعالیتهای التذادی کارهایی است که انسان از روی میل انجام می‌دهد و به طور مستقیم بالذت و رنج سر و کار دارد.

فعالیتهای تدبیری مجموعه کارهایی است که انسان به حکم عقل خود و براساس اراده انجام می‌دهد. این گونه فعالیتها را انسان به خاطر مصالحی که در آنها نهفته است انجام می‌دهد، نه صرفاً برای کسب لذت و گریز از رنج.

عقل آدمی خیر و کمالی را در نظر می‌گیرد و برای وصول به آن تلاش می‌کند. به بیان دیگر در این گونه فعالیتها، انسان در ابتدا اهدافی را در نظر می‌گیرد و سپس برای تحقق آنها به برنامه‌ریزی می‌پردازد. و هر اندازه انسان از عقل تکامل یافته‌تر و اراده قویتر برخوردار باشد فعالیتهای تدبیری وی با ارزشتر خواهد بود.

هر چند فعالیتهای تدبیری مهمتر از فعالیتهای التذازی است، اما برای انسانی شدن کارهای انسان کافی نیست. این گونه فعالیتها شرط لازم انسانیت انسان است، اما شرط کافی نیست، چرا که فعالیتهای انسانی علاوه بر عقلانی و ارادی بودن باید در جهت گرایشهای عالی انسانی باشد. اگر انسان از عقل خود در مسیر هوا و هوسهای نفسانی استفاده کند، نیروی تدبیری سد راه کمال وی خواهد بود.

۳- عقل: عقل انسانی قادر به ارائه طرحی کلی برای همه مسایل مربوط به زندگی شخصی و اجتماعی افراد نیست. عقل انسان فقط در مسایل جزئی و محدود زندگی می‌تواند برنامه‌ریزی کند. عقل بر همه مصالح زندگی افراد اشراف ندارد تا تأمین‌کننده سعادت همه‌جانبه او باشد. بشری که هنوز نتوانسته خود را بشناسد یعنی استعدادها و امکانات وجودی خود را به طور دقیق شناسایی کند چگونه می‌تواند برای سعادت خویش طرح و برنامه ارائه دهد. علاوه بر آن، انسان موجودی اجتماعی است و سعادت وی نیز در ارتباط با سعادت دیگران و عملکرد آنهاست. لذا انسان نمی‌تواند راهی را برای خود برگزیند که جدا از راه دیگران باشد. سعادت وی وابسته به سعادت دیگران است. و «اگر مسئله حیات ابدی و جاودانگی روح و تجربه نداشتن عقل نسبت به نشئه ما بعد نشئه دنیا را در نظر بگیریم مسئله بسی مشکلتر می‌شود.» (۲۰) استاد مطهری با توجه به مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی فوق ضرورت، ایدئولوژی را برای انسان مطرح می‌سازد. از نظر ایشان ایدئولوژی به عنوان یک طرح جامع دارای ویژگیهای زیر است:

- تأمین‌کننده سعادت همگانی است؛
- ارائه دهنده بایدها و نبایدهاست؛
- هدفها و وسیله‌ها را نشان می‌دهد؛







— مسئولیت بخش و تکلیف‌زاست؛

— دردها و درمانها را برای بشر مشخص می‌کند.

بشریت همواره به یک ایدئولوژی جامع و کامل نیاز دارد. و این ایدئولوژی را بشر خود نمی‌تواند ارائه دهد. یعنی بشر نمی‌تواند با استفاده از تجارب و معلومات گذشته و حال خود یک طرح جامع برای حیات خویش ارائه دهد.

**تقسیم‌بندی ایدئولوژیها:** استاد مطهری ایدئولوژیها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

الف. ایدئولوژیهای انسانی. یعنی ایدئولوژیهایی که نوع انسان را مخاطب قرار می‌دهند و داعیه نجات همه انسانها را دارند. این نوع ایدئولوژیها طرحی را ارائه می‌دهند که همه افراد انسانی را دربرمی‌گیرد.

ب. ایدئولوژیهای گروهی که فقط یک گروه و طبقه و قشر خاص را مخاطب قرار می‌دهند و به نجات و رستگاری همه انسانها نمی‌اندیشند. ایدئولوژیهای مانند فاشیسم، نازیسم و مارکسیسم از این قبیل هستند.

ایدئولوژی اسلامی از نوع اول است، چرا که بر مبنای فطرت است. ایدئولوژی اسلامی مخاطب خود را نامس که به معنای عموم مردم است قرارداد، نه یک طبقه و گروه خاص. ایدئولوژیهای طبقاتی، گروه و طبقه‌ای را علیه گروه و طبقه دیگر می‌شوراند، اما ایدئولوژی اسلامی انسان را علیه خود می‌شوراند. یعنی قبل از آنکه انقلابی را علیه دیگران ایجاد کند «انقلاب خود علیه خود» را که همان «توبه» باشد به وجود می‌آورد. ایدئولوژی اسلامی سعادت نوع انسانی را هدف قرار می‌دهد.

ایدئولوژی اسلامی چون بر مبنای فطرت انسان بنا شده و هدفی جز سعادت نوع انسان را ندارد، لذا مطلق است نه

نسبی. ایدئولوژی اسلامی می‌تواند هماهنگ با تحولات اجتماعی، جاودانه باشد، چرا که بر اثر تحولات اجتماعی همه قوانین مورد نیاز بشر از میان نمی‌رود. به بیان دیگر قوانین تکاملی جامعه همواره ثابت است. این جامعه و شرایط آنهاست که تغییر می‌کند نه قوانین حاکم بر آن. اینک یک ایدئولوژی چگونه می‌تواند در هر عصر و زمانی برنامه‌ریزی کند، موضوعی است که مربوط به اجتهاد می‌باشد. یعنی با بهره‌گیری از عنصر اجتهاد می‌توان برای هر دوره به وضع

قوانین متغیر و برنامه‌ریزی در مسایل اجتماعی پرداخت.

«اسلام طرحی است کلی و جامع و همه‌جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرحهای جزئی و کارآمد در همه موارد. آنچه در گذشته انبیاء انجام می‌دادند که برنامه مخصوص برای یک جامعه خاص از جانب خدا می‌آوردند، در دوره اسلام، علما و رهبران امت باید انجام دهند، با این تفاوت که علما و مصلحین با استفاده از منابع پایان‌ناپذیر وحی اسلامی برنامه‌های خاصی تنظیم می‌کنند و آن را به مرحله اجرا می‌گذارند.» (۲۱)

### دکتر سروش و ایدئولوژیک کردن دین

در بحث از ایدئولوژی و نسبت آن با دین، دکتر سروش بیشتر به ایدئولوژیک کردن دین پرداخته است در مورد ایدئولوژیک کردن دین، دکتر سروش تعبیرات گوناگون دارد. گاه مراد از آن را ترسیم هندسه دین می‌داند. یعنی همان معنایی را که دکتر شریعتی از ایدئولوژی مراد کرده است. به بیان دیگر طرح هندسی مکتب مورد نظر ایشان است.

«ایدئولوژیک کردن دین، بی‌سبب نیست. چرا می‌آیم و از دین، ایدئولوژی می‌سازیم؟ چرا به آن هندسه می‌دهیم؟ چرا آن را به این صورت درمی‌آوریم؟ لاجرم مقصودی داریم. می‌خواهیم با این کار به نتایجی برسیم که قبلاً نمی‌رسیده‌ایم.» (۲۲)



گاهی هم ایدئولوژیک را به معنای «قشری و تحمیلی و موقتی و تک‌بعدی و بریده از باطن شدن» دین می‌داند.

«ایدئولوژیک کردن دین، در معنایی که مراد من بوده است، بریدن قشر دین است از مغز آن، و به دست دادن شریعتی است فارغ از حقیقت، و فقهی بی‌اخلاق و عرفان، و سلطه بخشیدن آداب و آیین خام و خشکی است بر روح و گوهر دلنواز و جان‌پرور آن، و نشان دادن تفسیری موقت از آن است به جای خود، و محبوس کردن آن است در قفسی از مقولات جامعه، و خواستن محکماتی است بی‌مشابهات، و قشرینی بی‌حیرت و راز، و درآوردن همه چیز است از بنیان آن (از هنر و فلسفه و علم و صنعت گرفته تا حکومت و سیاست و تغذیه و ورزش و ...) و گماشتن دیده‌بانانی رسمی است به پاسبانی آن، و تکیه دادن سلطه و اقتدار است به آن، و فوق نقد و عقل نشان دادن درک مدعیان است از آن، و وعده بسیار دادن، و اوتویی بناکردن، و دریدن و بریدن و نفرت ورزیدن است به نام آن.» (۲۳)

ایشان ایدئولوژیک کردن دین را چیزی جز تبدیل دین به مرام دنیوی نمی‌داند. از نظر وی «ایدئولوژی یک مرام دنیوی است و دین مرام دنیوی نیست.» (۲۴)

«در حال حاضر ایدئولوژی بیشتر به دستگاه منظمی از اندیشه‌ها اطلاق می‌شود که واجد آرمان است و مفهوم مکتبی و مسلکی دارد و می‌تواند به منزله یک مرامنامه برای قومی، حزبی یا ملتی به کار گرفته شود و آنها را به سلاح عقیدتی مسلح کند، موضع آنها را در جهان نسبت به هستی، جوامع دیگر و مکاتب فکری دیگر معین کند؛ سلاح بران در دست پیروان یک اندیشه باشد برای مقابله با مخالفان و متکران...»

اصولاً ایدئولوژی یک مرامنامه دنیایی است. من در بحث ایدئولوژیک کردن دین بیش از هر چیزی، بر این نکته تأکید دارم.» (۲۵)

ایشان در این نکته تردید ندارد که انسانها دارای زندگی جمعی هستند و برای زندگی جمعی خود نیازمند به «یک

مرام، یعنی مجموعه‌ای از جهان‌بینی، مقولات ارزشی، اصول و قواعد عملی و امثالها» هستند.

در بحث از رابطه دین با ایدئولوژی دکتر سروش این سؤال را مطرح می‌کند که هدف و غایت اصلی دین چیست؟ یعنی دین برای حل چه مسایلی آمده است؟ آیا دین برای حل مسایلی دنیوی انسانها آمده تا به منزله یک مرامنامه دنیوی تلقی شود یا برای حل مسایلی دیگری آمده است. از همین جاست که در مورد هدف دین و ارتباط آن با دنیا و آخرت چهار فرض را مطرح می‌کند:

۱. دین برای حل مسایلی دنیوی آمده، نه برای حل مسایلی اخروی.
۲. دین برای دنیا آمده و یک مرامنامه دنیوی است. یعنی «ایدئولوژی» است.
۳. دین فقط برای آخرت است. و در دین «آداب و اصول و قواعدی آمده تا سعادت ما در حیات اخروی تأمین شود».
۴. دین برای تأمین سعادت دنیا و آخرت آمده است.

ایشان از میان فروض چهارگانه فوق، فقط فرض سوم را می‌پذیرد و سایر فرضها را مردود می‌شمارد. ما در گفتار «تکامل انسان، هدف بعثت انبیاء» به بررسی این فرضها پرداخته‌ایم و دیدگاه خود را مشخص کرده‌ایم. آنچه در زمینه رابطه دین با ایدئولوژی مطرح است، فرض دوم است. ایشان تصور کرده است که هر کس که بحث از ایدئولوژی کردن دین را مطرح می‌کند، مرادش فرض دوم است. یعنی معتقد است که دین فقط برای دنیای انسانها آمده است. و این دیدگاه از نظر دکتر سروش سکولارکردن دین است و طرفدارانش معتقد به سکولاریزم خواهند بود. اگر کسی فرض سوم را بپذیرد یعنی معتقد باشد که دین برای آخرت انسانها آمده در آن صورت از



آنکه از این آفت فکری رها شویم باید بر این اعتقاد باشیم که دین برای آخرت است و دین در اصل برای آخرت هدفگیری شده و دین فقط تا آنجا به دنیا توجه دارد که «مزاحم یا ممد آخرت باشد».

دکتر سروش برای رد فرض چهارم دو معنا برای تابعیت آخرت نسبت به دنیا در نظر می‌گیرند.

۱. اگر در دنیا عمل نیک انجام دهیم، در آخرت رستگار خواهیم شد. یعنی اگر کسی نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود، از فقراء دستگیری کند آخرت او سعادتمندانه خواهد بود.

۲. انسان باید در دنیا موفق و مرفه و عزیز و مقتدر باشد تا سعادت اخروی وی تأمین شود. یعنی توفیق دنیوی موجب توفیق اخروی می‌شود.

در صورت اول دین ایدئولوژیک نخواهد شد. اما اگر فرض دوم پذیرفته شود، دین ایدئولوژیک خواهد شد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد وی بدون دلیل میان این دو فرض تمایز و تعارض قایل شده است. چرا که ما می‌توانیم این دو شق را با یکدیگر جمع کنیم.

در واقع تحلیل دکتر سروش از ایدئولوژیک کردن دین ریشه در برداشتهای وی از قلمرو دین و انتظار بشر از دین دارد. و همان مطالب در اینجا به صورت دیگری مطرح می‌شود. یعنی اگر قلمرو دین را تا آنجا بدانیم که به مسایل دنیوی انسانها توجه دارد تلقی ما از دین ایدئولوژیک خواهد بود، اما اگر معتقد شویم که دین طرح و برنامه‌ای برای حیات دنیوی انسانها ندارد و قلمرو دین محدود به مسایل اخروی است، دین را از ایدئولوژیک شدن رها ساخته‌ایم.

در جایی دیگر دکتر سروش ایدئولوژیک کردن دین را به

ایدئولوژیک کردن دین خودداری کرده است. پس برای آنکه دین را از ایدئولوژیک و سکولار شدن رها سازیم باید معتقد شویم که دین فقط برای آخرت انسانها آمده است. اگر کسی ادعا کند که دین هم برای دنیای انسانها پیام دارد و هم برای آخرتشان، یعنی هم جنبه دنیایی دارد و هم صبغه آخرتی، از ایدئولوژیک شدن دین سخن به میان آورده است.

«اگر دین حساب دنیا را یکسره کنار می‌گذاشت، ایدئولوژی هم با آن به کناری می‌رفت. چون ایدئولوژی همیشه به دنیاویت تعلق دارد و اگر دنیاویت حذف شود، ایدئولوژی هم به طور اجتناب‌ناپذیری حذف خواهد شد. اما وقتی مدعی شویم که دین هم برای دنیاست و هم برای آخرت، عملاً داریم پنجره‌ای بازمی‌کنیم و ایدئولوژی را به درون دعوت می‌کنیم.» (۲۶)

اگر بگویم سعادت اخروی انسانها تابع سعادت دنیوی آنهاست، دین را ایدئولوژیک کرده‌ایم. وی این جمله دکتر شریعتی را نقل می‌کند: «دینی که به درد قبل از مرگ نخورد، به درد بعد از مرگ هم نخواهد خورد.» از نظر وی دکتر شریعتی با بیان این جمله خواسته تا دین را ایدئولوژیک سازد. از نظر شریعتی، دین برای دنیا هدفگیری می‌شود. به عبارت دیگر سعادت اخروی تابع سعادت دنیوی قرار می‌گیرد. این گونه تفسیر از سخن دکتر شریعتی، خاص دکتر سروش است و می‌توان آن را به گونه‌ای دیگر هم تفسیر کرد. یعنی اینکه دکتر شریعتی با طرح مکتب، هم سعادت دنیوی انسانها را در نظر می‌گیرد و هم سعادت اخروی آنها را و میان آبادانی دنیا و مرفه و عزیز و مقتدر بودن آدمیان در این جهان با سعادت اخروی آنها تعارضی نمی‌بیند.

اگر گفته شود که سعادت اخروی انسان تابع سعادت دنیوی است، به زعم دکتر سروش دین را ایدئولوژیک کرده‌ایم. برای



## اوصاف ایدئولوژی

دکتر سروش بر این اعتقاد است که ایدئولوژیها دارای هفت ویژگی هستند و اگر ما دین را ایدئولوژیک سازیم آن را آکنده از این صفات خواهیم کرد. ما در ابتداء این ویژگیها را مطرح می‌کنیم و سپس به این سؤال پاسخ می‌دهیم که اگر برای دین طرح هندسی قابل شوم، آیا از این صفات هفتگانه برخوردار خواهد شد یا نه؟

۱. ایدئولوژیها به منزله سلاح عمل می‌کنند. فرد با داشتن ایدئولوژی درمی‌یابد که چه باید بکند و چه نباید بکند؟ ایدئولوژیهای موضعگیری اجتماعی انسانها را مشخص می‌کنند و گاه انسان را بر آن می‌دارند تا مانند مارکسیسم علیه یک طبقه خاص شورش کند.

۲. ایدئولوژیها دارای دقت، وضوح و صلابت هستند، چرا که می‌خواهند کار یک سلاح را انجام دهند. در ایدئولوژی «چون و چراهای فلسفی، تردیدهای علمی و تساهلهای عرفانی» دیده نمی‌شود. ایدئولوژی سریعاً به یک مرامنامه حزبی تبدیل می‌شود و سرانجام از قشریت سردر می‌آورد.

۳. ایدئولوژیها گزینشی عمل می‌کنند. یعنی به بعضی از امور توجه می‌کنند و به بعضی دیگر بی‌اعتناء می‌باشند. کسانی هم که می‌خواهند دین را ایدئولوژیک سازند ابعاد متشابه و حیرت‌افکن دین را نادیده می‌گیرند.

۴. ایدئولوژیها دشمن ستیز و دشمن تراش هستند. در ایدئولوژی پیکار با دشمن مهم تلقی می‌شود. به بیان دیگر ایدئولوژی قائم به وجود دشمن است.

۵. در ایدئولوژیها «حرکت‌زایی» اصل است، نه «حقیقت‌جویی». برای کسی که حرکت‌زایی اصل است، ضرورتی به احتیاط و آرامش وجود ندارد. اما در

معنای عرفی کردن امر قدسی می‌پندارد. یعنی اگر دین را ایدئولوژیک کنیم «امر قدسی را عرفی کرده‌ایم و از حیرت و راز و غیب و ملکوت درگذشته‌ایم.»<sup>(۲۷)</sup> گویی از نظر ایشان اگر گفته شود که دین برای دنیای انسانها پیام دارد، آن را عرفی کرده‌ایم و نسبت به حیرت و راز و غیب و ملکوت بی‌اعتناء شده‌ایم.

بالاخره انسانها برای زندگی خود طرح و برنامه‌ای لازم دارند یا نه؟ اگر بگوییم لازم دارند باید بپذیریم که این طرح و برنامه باید منشایی داشته باشد و در قالبی ریخته شود. بشر نمی‌تواند از ایدئولوژی بگریزد. اختلاف فقط بر سر منشأ ایدئولوژی است. یعنی آیا منشأ آن را «وحی» بدانیم یا به زعم دکتر سروش «عقل جمعی بشر». آیا اگر عقل جمعی بشر ایدئولوژی بسازد، این ایدئولوژی از صفات نکوهیده برخوردار خواهد شد یا نه؟ اگر راه چاره‌ای هست، چرا برای دین نباشد بویژه آنکه در دین زمینه آثار منفی برخی از ایدئولوژیها وجود ندارد. و اگر هم ادعا شود که بشر ممکن است از دین سوءاستفاده کند راه‌جلوگیری از سوءاستفاده را باید یافت، نه آنکه به حذف طرح و هندسه مکتب پرداخت و ادعا کرد که دین عهده‌دار سعادت دنیوی انسانها نیست.

برخی هم هندسه و طرح مکتب را نشانه توتالیتر شدن اسلام دانسته‌اند:

«دین اسلام به طور کلی متضمن عناصر نیرومندی از توتالیتریسم است، به این معنی که مدعی نظارت بر ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی است و احکام دقیقی دربارهٔ وجوه مختلف زندگی دارد، بنابراین تجزیهٔ وجوه مختلف زندگی مثلاً تفکیک حوزهٔ خصوصی عمومی، حوزه مقدس از حوزه سکولار و یا حوزه سیاسی از حوزه مذهبی، اصولاً متصور نیست.»<sup>(۲۸)</sup>

حقیقت‌جویی، احتیاط و صبوری و آرام‌بودن لازم است. حقیقت‌جویی با غفلت و بی‌دردی و سرگرمی سازگار است، اما حرکت‌زایی با «سرگرمی و سرگردانی» نمی‌سازد. در ایدئولوژی امور زاید که به درد حرکت و هجرت و پیکار نمی‌خورد کنار زده می‌شود.

۶. ایدئولوژیها مربوط به دوران تأسیس هستند، نه دوران استقرار. یعنی با آن نوع تئوری و ایدئولوژی که می‌توان انقلاب کرد، دیگر نمی‌توان جامعه انقلابی را اداره کرد. اگر ایدئولوژی بخواهد در دوران انقلاب کارایی داشته باشد، باید جامعه را همواره در حال انقلاب نگاه داشت.

در دوران استقرار نهضت به نهاد تبدیل می‌شود. حرکت و شور انقلابی به سکون و رکود می‌گراید، و خون به تریاک بدل می‌شود. چون ایدئولوژی سلاح پیکار است، لذا برای دوران استقرار نظریه‌ای ندارد. فقط به دوران جنگ توجه دارد، نه به دوران سازندگی. ایدئولوژی مارکسیسم واجد همین نقصان بود. یعنی متعلق به دوران تأسیس و پیکار بود و برای دوران استقرار و نهادی شدن جامعه هیچ نظریه درستی نداشت.

۷. ایدئولوژیها به مفسران رسمی نیاز دارند. از آنجا که مهمترین اهداف ایدئولوژی نشان دادن راه است و راهنمای عمل قرار می‌گیرد و برای اقدام و عمل، وضوح و صراحت لازم است، لذا باید مفسر رسمی وجود داشته باشد تا راه واحد و روشنی را پیش پای انسانها بگذارد.

اگر مکتبی به ایدئولوژی تبدیل شود، تازه و جوان می‌شود و موجب جذب جوانان به آن می‌شود و یکی از دلایل موفقیت شریعتی نیز همین بود.

«این خصوصیات در ایدئولوژیها دیده می‌شود و یکی از دلایل موفقیت مرحوم شریعتی در تبیین و ابلاغ اندیشه اسلامی همین بود که اندیشه اسلامی را ایدئولوژیک کرد. هنگامی که مکتب دینی، صورت ایدئولوژیک می‌یابد، تازه و جوان می‌شود و قطعاً برای جوانان مفتون‌کننده و جذاب و سحر به شمار خواهد بود.» (۲۹)

### نقد و بررسی ویژگیهای هفتگانه ایدئولوژی

۱. آیا این صفات از لوازم ذاتی هر نوع ایدئولوژی هستند یا برای برخی از ایدئولوژیها جنبه عارضی دارند؟

۲. مگر نه این است که این صفات را دکتر سروش با مطالعه چند ایدئولوژی به دست آورده است. همان‌گونه که متفکران غربی با مطالعه چند ایدئولوژی نظیر فاشیسم، مارکسیسم، توتالیتاریسم و لیبرالیسم ویژگیهایی را استخراج کرده‌اند، ایشان نیز برخی از همان صفات را در بررسی ایدئولوژیک شدن دین مطرح کرده است.

۳. مگر نه این است که برخی از ایدئولوژیها به گونه‌ای هستند که این ویژگیها از لوازم ذات آنهاست؟ چنانکه از نظر دکتر سروش مارکسیسم و فاشیسم دو نمونه از مکاتب ایدئولوژیک‌اند که دارای اوصاف فوق هستند، اما لیبرالیسم را با توجه به صفات فوق نمی‌توان ایدئولوژی خواند. (۳۰) در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که آیا لیبرالیسم ایدئولوژیک می‌شود یا نه؟ اگر نمی‌شود پس چگونه است که اسلام ایدئولوژیک می‌شود؟ اگر گفته شود که اصول و مبانی مارکسیسم و فاشیسم به گونه‌ای است که استعداد ایدئولوژیک شدن را دارند، اما لیبرالیسم فاقد این استعداد است، سؤال به این صورت مطرح می‌شود که آیا اسلام نیز استعداد ایدئولوژیک شدن را داراست یا نه؟

۴. سوءاستفاده از دین را نباید ایدئولوژیک شدن آن تصور کرد. قشری ساختن دین، تک‌بعدی کردن آن، حذف اخلاق و عرفان از دین، نشانه‌های سوءاستفاده از دین است. بشر از حقایق بسیاری می‌تواند سوءاستفاده کند که یکی از آنها دین است. به بیان دیگر خواه برای دین هندسه و طرح قایل شویم و چه نشویم امکان سوء استفاده از آن وجود دارد و راه‌گریز از سوءاستفاده نیز حذف ایدئولوژی دینی نیست.

از اینها گذشته باید به بررسی این موضوع پرداخت که آیا همه صفات هفتگانه فوق اشکال دارند یا نه؟

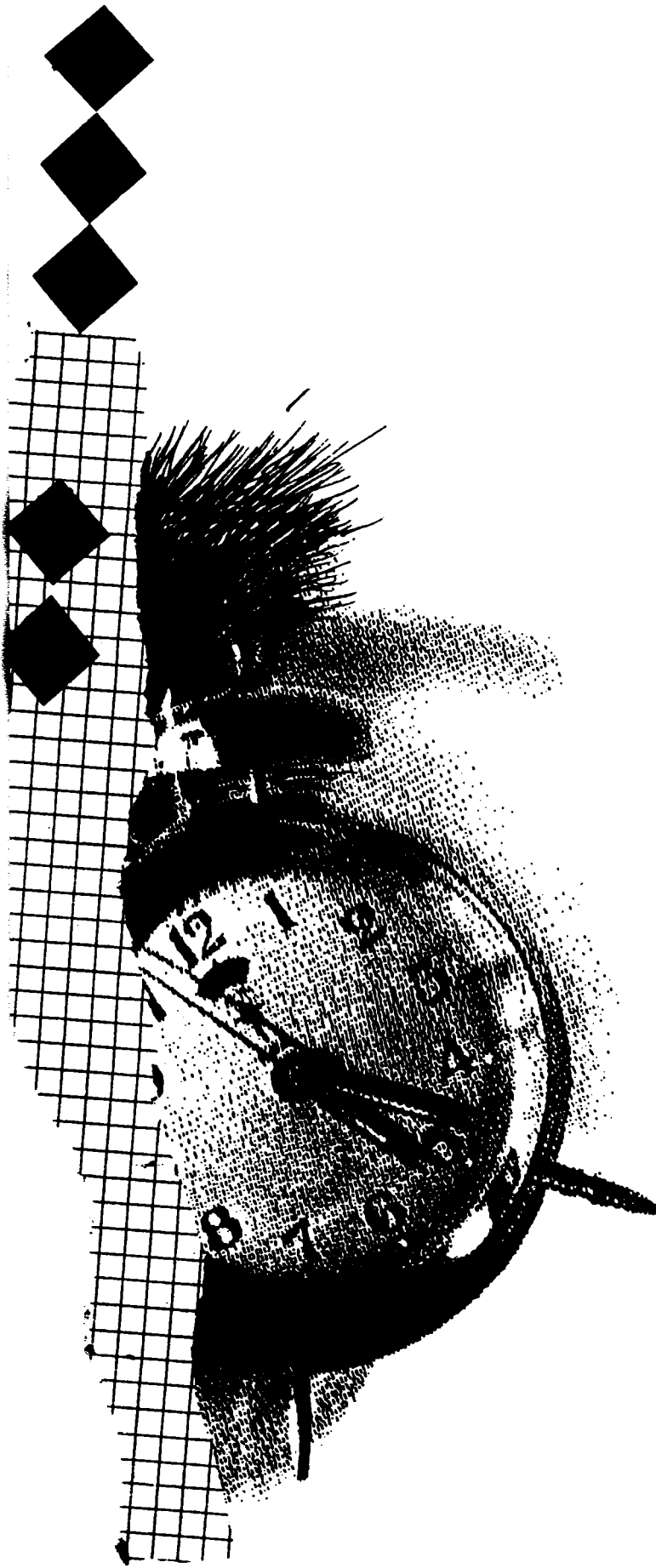
اولین ویژگی ایدئولوژیها این است که به منزله سلاح عمل می‌کنند. یعنی فرد درمی‌یابد که چگونه موضعگیری اجتماعی کند؟ اینکه ایدئولوژی موضعگیری انسان را نشان می‌دهد نشانه ضعف یک ایدئولوژی به شمار نمی‌رود، چرا که هر مکتبی باید از نحوه موضعگیریهای اجتماعی انسانها سخن بگوید. اگر مکتبی موضعگیری نداشته باشد، ضعف دارد. البته معنای این سخن این نیست که هر نوع موضعگیری و نوع

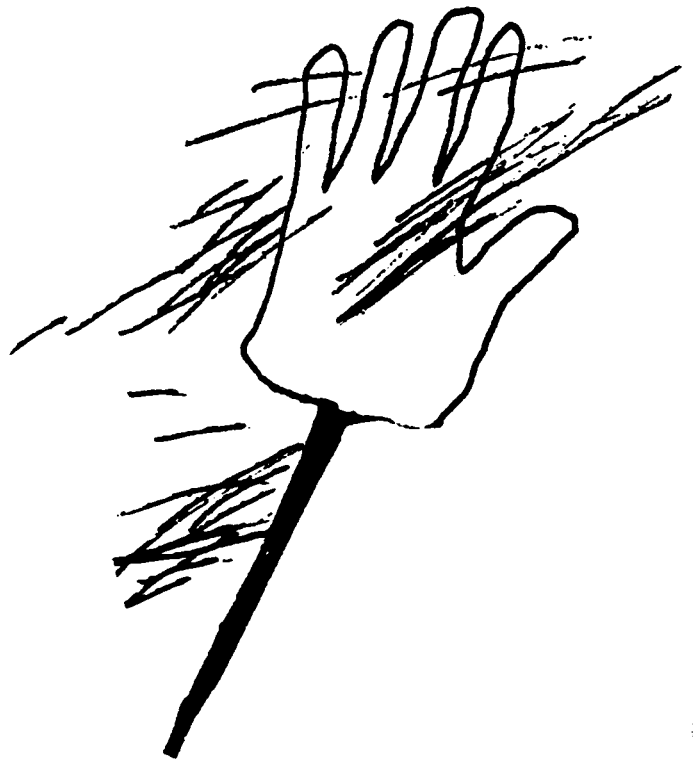
ایدئولوژی حق است. بسیاری از موضعگیریهای ایدئولوژیها باطل است. اگر بر ایدئولوژی مارکسیسم ایراد وارد می‌سازیم، نه به این جهت است که دارای موضعگیری اجتماعی است، بلکه به جهت آن است که موضعگیری بر حق نمی‌کند.

دومین ویژگی ایدئولوژی نیز قابل تأمل است، چرا که صرف دقت و وضوح و صلابت در یک ایدئولوژی نقطه ضعف آن به شمار نمی‌رود. همان‌گونه که چون و چراهای فلسفی یا تردیدهای علمی و تساهلهای عارفانه همواره حق تلقی نمی‌شود. هر مکتبی را نیز پراحتی نمی‌توان به یک مرامنامه حزبی تبدیل کرد. کسانی هم که جامعیت دین را مطرح کرده و گفته‌اند که اسلام برای اداره حیات دنیوی انسانها پیام دارد هرگز نمی‌گویند که به چون و چراهای فلسفی یا تردیدهای علمی نباید پرداخت.

سومین ویژگی ایدئولوژی به زعم دکتر سروش‌گزینشی عمل کردن آن است. یعنی ایدئولوگها بیشتر به ابعاد عملی ایدئولوژی توجه دارند و از ابعاد دیگر مکتب غافلند. اسلام به عنوان یک دین جامع، حاوی ابعاد گوناگونی است که یک مسلمان حق ندارد به برخی از ابعاد آن اعتناء کند و برخی دیگر را نادیده بگیرد. اگر کسانی مانند دکتر شریعتی به بعد مبارزاتی اسلام توجه داشته‌اند در تلاش برای حذف سایر ابعاد دین نبوده‌اند و ادعا هم نکرده‌اند که دین فقط مبارزه است و بس، بلکه وی در شرایطی می‌زیست که طرح این بعد دین را - که مورد غفلت قرار گرفته بود - ضروری‌تر می‌دانست. اساساً یک متفکر مسلمان به خاطر تخصص یا تعلق خاطر خود ممکن است به بعدی از ابعاد اسلام بیشتر توجه داشته باشد و این هم نشانه آن نیست که وی دین را ایدئولوژیک ساخته است.

اگر مکاتبی مانند مارکسیسم یا فاشیسم فقط به یک بعد توجه دارند، به خاطر آن است که در متن مکتب به سایر ابعاد توجه نشده و این هم ضعف خود مکتب است نه نگرش افراد به آن. اما اسلام چون به همه ابعاد فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، طبیعی و ماوراءالطبیعی و ... توجه دارد، لذا استعداد ایدئولوژیک شدن را ندارد. (برخلاف مارکسیسم و فاشیسم). در پنجمین ویژگی ایدئولوژی، بر «حرکت زایی» آن تأکید



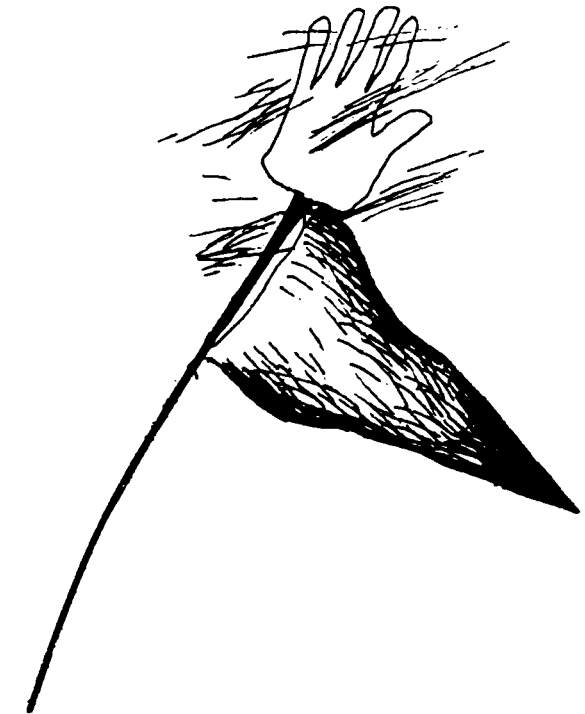


شده و اینکه ایدئولوژیها به حقیقت‌جویی توجه ندارند. این صفت بر ایدئولوژیهای چون فاشیسم و توتالیترسم صادق است، نه بر همه ایدئولوژیها. چنانکه نامبرده این صفت را از آن لیبرالیسم نمی‌داند. در یک ایدئولوژی ایده‌آل هم حرکت‌زایی وجود دارد و هم حقیقت‌جویی. البته لازمه حقیقت‌جویی نیز - برخلاف نظر دکتر سروش - غفلت و بی‌دردی و سرگرمی نیست. چه اشکال دارد که انسانی هم حقیقت‌جو باشد و هم اهل درد و پیکار و مبارزه؟! از نظر دکتر سروش اگر کسی طرفدار ایدئولوژی باشد عقل و اندیشه را رها خواهد کرد. و تمام ایدئولوگها نیز بر ضد عقل استدلال کرده‌اند و به تحقیر آن همت گماشته‌اند.

در اینجا نیز سروش ویژگی ایدئولوژیهای خاصی را به عنوان صفات همه ایدئولوژیها ذکر می‌کند. اگر در متن یک مکتب تأکیدات فراوان بر عقل و اندیشه شده باشد چگونه می‌توان آن مکتب را به گونه‌ای ایدئولوژیک ساخت که دیگر عقل در آن نقشی نداشته باشد؟ اگر گفته شود که برخی از افراد به طرفداری از ایدئولوژی به تحقیر عقل می‌پردازند، عملکرد آنها را نباید به حساب ایدئولوژی گذاشت. ملاک، محتوای یک ایدئولوژی است، نه عملکرد برخی از طرفداران یا سوءاستفاده‌کنندگان از آن. بسیاری از ایدئولوژیها نه تنها باب تفکر را نمی‌بندند که در جهت احیای آن نیز گامهای بلندی برمی‌دارند.

«گشودن در ایدئولوژی، بستن باب تفکر است. و این امر به دو دلیل می‌باشد: نخست آنکه مواضع اصلی فکری و علمی روشن شده‌اند و لذا عقل که کارش ابضاح آن مواضع است، عملاً بی‌کار می‌ماند. دوم آنکه، ایدئولوژی تأکید اکیدی بر عشق و عاطفه و نفرت دارد. و این عشق و نفرت است که چراغ تمقل را خاموش خواهد کرد. تمامی کسانی که در وادی ایدئولوژی پا گذاشته‌اند خواسته یا ناخواسته به تحقیر عقل همت گماشته‌اند. و بر ضد عقل آدمی استدلال کرده‌اند و به آدمیان نشان داده‌اند که چگونه گرفتار بی‌عقلی هستند و بر بی‌عقلی خود نام عقل نهاده‌اند.» (۳۱)

برای همه ایدئولوگها نیز کار عقل فقط ابضاح مواضع ایدئولوژیک آنها نیست، تا عقل با نیل به این هدف بی‌کار بماند. اگر به معنای ایدئولوژی در دیدگاه دکتر سروش توجه کنیم، اشکالات بیشتری به سخنان وی وارد خواهد آمد. اگر ایدئولوژیک کردن دین به معنای ارائه برنامه برای سعادت دنیوی انسانهاست، از کجا این مطلب تحقیر عقل و بستن باب تفکر و تأکید بر عشق و عاطفه و نفرت به دست می‌آید؟



مفسران رسمی دین هستیم و هیچ صاحب‌نظر دیگری حق اظهارنظر در باب دین را ندارد؟

از برخی سخنان دکتر سروش چنین برمی‌آید که ایشان نگران است که مبدا عده‌ای دین را قشری و یک بعدی سازند و از آن تفسیری سطحی ارائه دهند. این سخن حقی است که نمی‌توان آن را نفی کرد ولی بفرض هم که برخی افراد چنین کنند، این موضوع ارتباطی به ایدئولوژیک کردن دین (به معنای خاص ایشان) ندارد. اگر هم ایشان بگویند که مراد من از ایدئولوژیک شدن همین قشری و تک‌بعدی و سطحی‌نگری شدن دین است، این معنا با تعاریف اصلی ایشان چه نسبتی دارد؟ آیا نمی‌توان هندسه مکتب را به گونه‌ای ارائه داد که قشری و تک‌بعدی و سطحی نشود؟

آیا نباید پذیرفت که محتوای برخی از ایدئولوژیها به گونه‌ای است که ظرفیت قشری و سطحی و یک بعدی شدن را دارند، اما محتوای برخی دیگر چنین نیست و اگر هم کسی بخواهد به چنین کاری دست بزند بر اساس محتوای همان ایدئولوژی می‌توان اندیشه او را نقد کرد و به او فهماند که دیدگاه تو ارتباطی به این ایدئولوژی ندارد؟ ایدئولوژیهای نظیر مارکسیسم و فاشیسم از عمق و محتوای گسترده برخوردار نیستند، لذا در معرض این گونه سوء استفاده‌ها قرار می‌گیرند، اما اسلام به عنوان دینی پرمحتوا و عمیق ظرفیت سطحی و تک‌بعدی شدن را ندارد و اگر هم کسانی بخواهند آن را «قشری و تحمیلی و موقت و تک بعدی و بریده از باطن شدن» در

ویژگی پنجم ایدئولوژی نیز قابل چون و چراست، زیرا همه ایدئولوژیها فقط از آن دوره تأسیس نیستند. ایدئولوژی نظیر اسلام به مقتضیات هر دو دوره توجه دارد و کسی که ادعا می‌کند که دین برای دنیای مردم طرح و برنامه دارد، قطعاً به دوره استقرار نیز توجه دارد.

مقتضیات دوره تأسیس با دوره استقرار متفاوت است و اگر ایدئولوژی از جامعیت و سیستم باز برخوردار باشد، نیازهای هر دو دوره را در نظر می‌گیرد. در اینجا نیز دکتر سروش ایدئولوژیهای خاصی را در ذهن مورد بررسی قرار داده و احکام آنها را به سایر ایدئولوژیها نسبت می‌دهد.

در هفتمین ویژگی بر این نکته تأکید شده که ایدئولوژیها نیازمند به مفسران رسمی هستند تا صریح و بی‌پرده اقدامات لازم را برای مبارزه و موضع‌گیریهای اجتماعی آشکار سازند. در اینجا نیز در ذهن دکتر سروش ایدئولوژیهایی چون مارکسیسم و فاشیسم مورد اعتناء قرار گرفته‌است.

آیا در اسلام مفسر رسمی داریم یا متخصص؟ اگر یک فقیه؛ یک متکلم؛ یک محدث و یک مفسر قرآن از باب تخصص خود اظهار نظر کنند آیا از باب آنکه مفسر دین‌اند باید سخن آنها را بدون چون و چرا پذیرفت؟ و آیا در طول تاریخ تفکر اسلامی چنین چیزی جریان داشته است، یعنی فقیهان و متکلمان و محدثان و مفسران باب تفکر در مسایل دینی را بر همگان خود مسدود ساخته‌اند، آنها به صرف اینکه فقط ما





آورند، فهم و معرفت آنها را می‌توان با معیارهای دین نقد کرد. گاه دکتر سروش نگران این است که فقه به عنوان برترین چهره دین تلقی شود. مسلماً با توجه به اینکه دین شامل نظام اعتقادی، اخلاقی و احکام است نمی‌توان فقط فقه را در نظر گرفت و به اعتقادات و اخلاقیات بی‌توجه بود. در واقع محتوای دین به گونه‌ای است که نمی‌توان یک بعد آن را مطرح کرد و سایر ابعاد آن را نادیده گرفت. از همین جاست که می‌گوییم محتوای دین به گونه‌ای است که صفات منفی ایدئولوژیها را نمی‌پذیرد.

### آیا دین ایدئولوژی شدنی نیست؟

دکتر سروش برای آنکه نشان دهد که دین ایدئولوژیک شدنی نیست و اگر هم بخواهیم آن را ایدئولوژیک سازیم، کارمطلوبی نکرده‌ایم، شش دلیل ارائه می‌دهد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

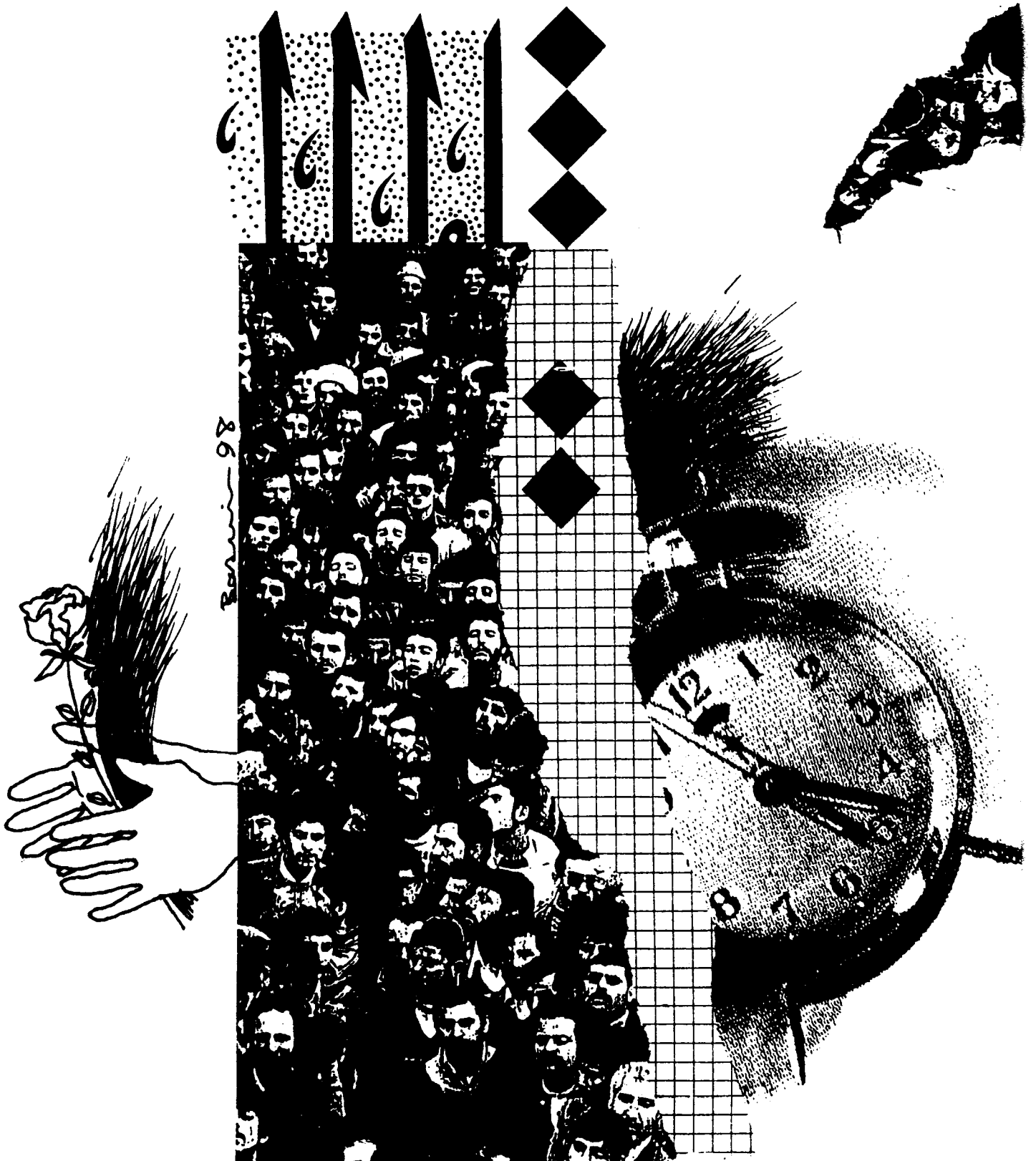
#### ۱. نامدون بودن ایدئولوژی دینی

از نظر ایشان خداوند، دین را به صورت یک ایدئولوژی در کتاب آسمانی عرضه نکرده است. قرآن‌کریم کتابی نامدون است. این نامدون بودن نیز نشانه آن است که دین را به صورت قالب ویژه‌ای نمی‌توان درآورد.

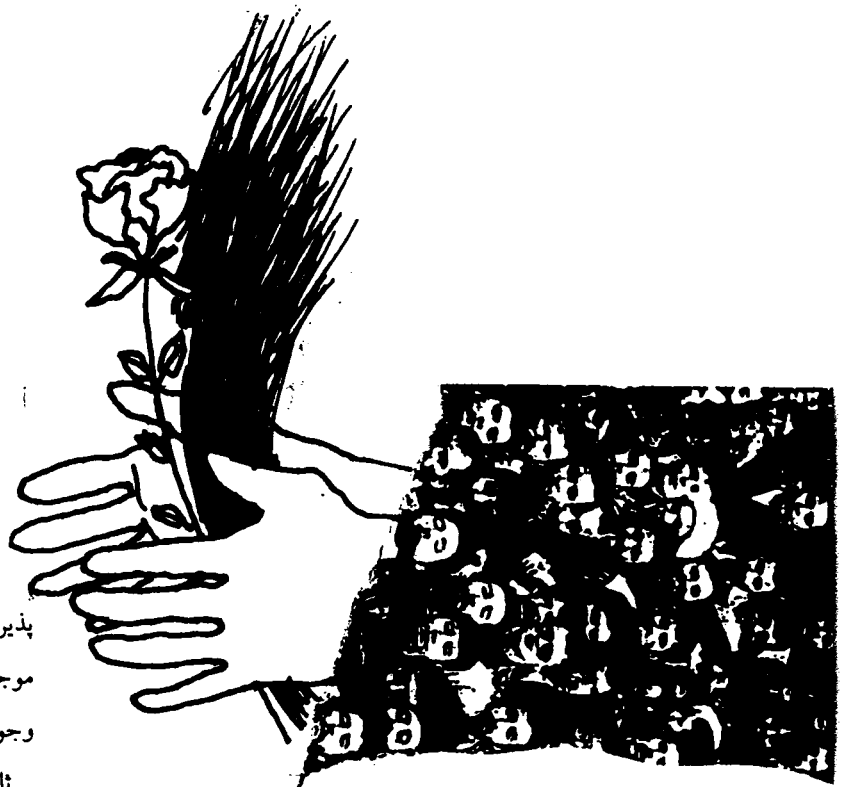
«نگرید در قرآن، جهان‌بینی هست، احکام و ارزشها هستند، تاریخ هست، موعظه هست... بلی اینها همه هستند، لکن اینها، نه چارچوبهای خشک و یکبارمصرف، بلکه مخازن و منابع جاودانه‌اند و لذا تحمیل یک قالب و یک معنی قشری و خشک بر آنها، روح آنها را می‌ستاند.» (۳۲)

در مطالب فوق عبارت «چارچوبهای خشک و یکبار مصرف» نیاز به توضیح دارد. اگر می‌پذیریم که قرآن دارای جهان‌بینی، احکام و ارزشهای خاصی است، قطعاً این امر نشانگر قالب داشتن دین است. یعنی دین چارچوب ویژه خود را دارد. و قالب داشتن دین نیز حاکی از قشری و خشک بودن آن نیست. تو در تو بودن و عمق و لایه‌داشتن دین هم موجب نمی‌شود که نتوان دین را به یک قالب خاص درآورد. اگر مکتب یا دین چارچوب و قالب خاصی نداشته باشد، از جهان‌بینی و احکام و نظام ارزشها نیز برخوردار نخواهد بود. اگر مکتب یا دینی در مورد خدا، انسان و جهان دیدگاه خاصی داشته باشد و از بایدها و نبایدها یعنی تکالیف و وظایف حقوق انسانی سخن بگویند، آن مکتب دارای نظام و ایدئولوژی خواهد بود.

اگر ایشان نگران آن است که مبدا متدینین چیزهایی را به دین نسبت دهند که در دین نباشد و بزعم ایشان دین را قشری سازند، این امر نه به خود دین ارتباط دارد و نه حکایت از بی‌قابلی و عدم تعیین دین می‌کند. اگر معنای ایدئولوژیک کردن دین صرفاً قشری کردن دین باشد نه قالب و نظام داشتن دین، حق با دکتر سروش است ولی ایشان تنها قشری شدن دین را ملاک ایدئولوژیک شدن آن نمی‌دانند، بلکه قالب و نظام داشتن آن را هم معیار ایدئولوژیک شدن دین می‌خوانند.



Barry 98



## ۲. راز آلود و حیرت افکن بودن دین

به زعم دکتر سروش دین، راز آلود و حیرت افکن و ضدقشریت است. در ایدئولوژی وضوح و دقت و قشریت وجود دارد که دین عاری از آن است. اگر کسی بخواهد دین را ایدئولوژیک سازد باید نگرشی «سطحی، روشن و معین در باب خدا، انسان، تاریخ، معاد و ...» داشته باشد، اما از آنجا که دین دارای محکم و متشابه است و قرآن سخنان سطحی و واضح در باب موضوعاتی چون جبر و اختیار به میان نیاورده، بلکه به گونه‌ای سخن گفته که حکیمان و متکلمان در طول تاریخ ناگزیر به بحث و گفتگو شده‌اند، لذا «حیرت افکنی، مقصود بالذات» دین بوده است. این استدلال دکتر سروش نیز با اشکالات بسیار روبرو است.

اولاً چرا باید وضوح و دقت را امری منفی تلقی کرد و از صفات نکوهیده ایدئولوژی به شمار آورد؟ آیا در قرآن مطالبی واضح و روشن و دقیق در مورد خدا، انسان، معاد و ... وجود ندارد؟ یا باید ادعا کرد که هیچ مطلب روشن و دقیقی در مورد این موضوعات در قرآن وجود ندارد و یا باید مدعی شد که خود خداوند دین خود را ایدئولوژیک نموده است.

ثانیاً دینی که می‌خواهد انسانها را هدایت کند و خود را هادی و نور می‌داند، آیا درست است که همه امور آن راز آلود و حیرت افکن باشد؟ اگر گفته شود که برخی از امور آن راز آلود و حیرت افکن است پس باید پذیرفت که اموری واضح و روشن و دقیق یا بزعم سروش قشری در آن وجود دارد.

پذیرش این ادعا که حیرت افکنی مقصود بالذات دین است موجب نفی اهداف دین خواهد شد و نقض غرض در دین را به وجود خواهد آورد.

ثالثاً اگر بگوییم که دین برای دنیای مردم پیام دارد و دین عهده‌دار سعادت دنیوی و اخروی انسانهاست و انسانها با التزام به دین می‌توانند دنیای خود را آباد سازند، نشانه آن نیست که «اعمال دست نیافتنی دین را کم عمق کنیم و دین را در چند اصل سطحی خلاصه کنیم؟»

آیا نمی‌توان هم به راز و رمزهای دین توجه کرد و هم از پیامهای دین برای دنیا سخن گفت؟ به چه دلیل اگر طرح و هندسه دین را ارائه دهیم «از حیرت و راز و غیب و ملکوت» در گذشته‌ایم؟ کدامیک از متفکرانی که از ایدئولوژی دینی سخن گفته‌اند ادعا کرده‌اند که در دین غیب و ملکوت و راز حیرت وجود ندارد؟

رباعاً مؤلف برای نشان دادن مطالب حیرت‌آفرین در دین به آیات متشابه و محکم در دین تمسک جسته است. چنانکه می‌گوید:

«خداوند در قرآن تصریح کرده است که ما در دین متشابهات داریم.

هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و اخر متشابهات / آل عمران / ۷

این متشابهات نه فقط در دین اسلام که در سایر مکاتب دینی نیز وجود دارند و همینها هستند که دین را از غیردین جدا می‌کنند. به قول مولوی «جز که حیرانی نباشد کار دین». خداوند که محور و صدر اصلی دین است، خود حیرت افکن‌ترین موجود است و کلام و افعال و صفات او هم، همین‌طورند. چگونه می‌توان اعماق دست نیافتنی دین را چندان کم عمق کرد که در چند اصل سطحی بگنجد؟» (۳۳)

ایشان آیه فوق را به غلط تفسیر کرده است، چرا که هم محکمت و هم متشابهات جزء دین هستند. وی متشابهات را آیاتی دانسته که دین را از غیر دین جدا می‌کند. مگر متشابهات از دین است و محکمت خارج از آن؟ طبق آیات قرآنی متشابهات را باید با رجوع به محکمت تفسیر کرد. اگر محکمت نباشد متشابهات معنای درستی پیدا نخواهد کرد. اینکه در قرآن مطالب عمیق یا به تعبیر دکتر سروش حیرت‌افکن و رازآلود وجود دارد موجب نمی‌شود تا دین دارای نظام نباشد. و اساساً اینکه در ایدئولوژی مطالب حیرت‌افکن و رازآلود نباید وجود داشته باشد از کجا به دست آمده است؟ اگر برخی از ایدئولوژیهای کم‌عمق این‌گونه هستند دلیل آن نیست که سایر ایدئولوژیها نیز نباید این‌گونه باشند؟ سومین دلیل دکتر سروش بر نفي ایدئولوژیک کردن دین این است که «ایدئولوژی جامعه‌ای است که به قامت جامعه خاصی دوخته می‌شود یا دارویی است که به کار بیمار خاصی می‌آید، اما دین چنین نیست.» (۳۴)

از نظر وی دین مثل «هوا» می‌ماند، ولی ایدئولوژی مانند جامعه و قیاست. ایدئولوژی چون جامعه‌ای است که متناسب با تن فرد خاصی می‌باشد. چنانکه ایدئولوژی مارکسیسم متناسب با جوامع صنعتی بود، اما دین امری حیاتی است که همه از آن بهره‌می‌گیرند و اختصاص به فرد یا افراد خاصی ندارد. هر جامعه‌ای خواه شهری باشد یا روستایی؛ صنعتی باشد یا فنودالی از دین می‌تواند استفاده کند.

وی با بیان این ویژگی می‌خواهد این نکته را بیان کند که دین هیچ قالب و جهت خاصی ندارد. همین مطلب را ایشان در دلیل ششم خود با تمثیلی دیگر این‌گونه بیان می‌کند:

«دین تراز و ست، چراغ است، رسن و ریسمان است، نردبان است؛ راه است و اینها هیچ‌کدام به خودی خود (از حیث هدایت و اضلال) جهت‌دار نیستند.» (۳۵)

از نظر ایشان اگر دین را ایدئولوژیک سازیم، خاصیت میزان و ریسمان و نردبان بودن را از آن بازستانده‌ایم. دکتر سروش هیچ دلیلی بر این مطلب ارائه نمی‌دهد که چرا ایدئولوژی متناسب با یک جامعه خاص است؟ آیا این ویژگی ایدئولوژی مارکسیسم است یا ویژگی همه ایدئولوژیهاست؟ در اینجا وی ایدئولوژی خاص چون مارکسیسم را در نظر گرفته و ویژگی آن را به سایر ایدئولوژیها نسبت می‌دهد.

از این گذشته با صرف تمثیل نمی‌توان تکلیف دین و ایدئولوژی را روشن ساخت. اینکه دین می‌تواند برای همه جوامع و در همه اعصار مفید باشد نشانه بی‌شکل بودن آن نیست. از این مطلب که می‌گوییم دین دارای نظام و برنامه است، لازم نمی‌آید که دین تعلق به یک قوم و ملت خاص پیدا کند و در نتیجه دوران مصرف داشته باشد.

یکی از دلایل دکتر سروش برای اثبات جهت‌دار نبودن دین این است که وحی الهی هم شفاست و هم خسران. چنانکه به آیه «یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً»/بقره (۲۶) استناد می‌کند.

وی این آیه را غلط تفسیر کرده است. دین عامل شفاست و نه خسران. آیه فوق و آیات زیر را باید درست تفسیر کرد.

و من یضل الله فما له من هاد

و هر کس را که خدا گمراه سازد، پس برای او راهنمایی نیست. (زمر/ ۲۳)

و من یهدی الله فهو المهدی و من یضل فلن تجد لهم اولیاء من دونه

و هر کس را که خدا هدایت کند، پس او هدایت یافته و هر کس را گمراه سازد، برای آنها سرپرستانی غیر از خدا نخواهی یافت. (اسراء/ ۹۷)

در پاسخ به کسانی که به این آیات استشهاد کرده‌اند باید گفت که آیا هدایت شدن و یا گمراه شدن انسان از جانب خدا دارای علت است، یا بی‌علت؟ با توجه به اینکه افعال الهی حکیمانه است و خداوند حکیم و عادل به هیچ‌کس ظلم و ستم نمی‌کند، لذا هدایت و ضلالت بدون در نظر گرفتن افعال اختیاری انسان معنا پیدا نمی‌کند. در واقع خداوند کسانی را که در مسیر او قرار گرفته‌اند هدایت می‌کند، و کسانی را که نمی‌خواهند در مسیر او قرار گیرند به جهت عملکردهایشان از هدایت خویش بهره‌مند نمی‌سازد. خود قرآن کریم علت ضلالت و گمراهی بسیاری از افراد را این‌گونه بیان کرده است. بضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الالفاسقین عده بسیاری را گمراه می‌سازد و عده‌زیادی را هدایت می‌نماید و جز فاسقان کسی را گمراه نمی‌سازد. (بقره/۲۶)

و یضل الله الظالمین

و خداوند ستمگران را گمراه می‌سازد. (ابراهیم / ۲۷)

طبق این آیات، خداوند ظالمان و فاسقان را از هدایت خود بی‌نصیب می‌گذارد.

آیا دینی که داعی هدایت انسانها را دارد می‌تواند جهت‌دار نباشد؟ اگر بناست که دین، انسانها را به سوی هدفی خاص هدایت کند حتماً باید راه و مسیر مشخصی را نشان دهد که آن چیزی جز قالب خاص داشتن نیست.

چهارمین دلیل بر نفی ایدئولوژیک کردن دین، این است که ایدئولوژی متناسب با دوران تأسیس است، اما دین هم متناسب با دوران تأسیس است و هم دوران استقرار. بر همین مبنا باید دین را فربه‌تر از ایدئولوژی دانست. اینکه دین می‌تواند متناسب با دوران استقرار باشد نشانه جهت‌دار بودن آن است. در واقع دین با جهتگیری خاص خود می‌تواند با تغییرات و مقتضیات زمان سازگاری داشته باشد. اگر کسانی مانند دکتر شریعتی در تلاش بوده‌اند که هندسه دین را ترسیم کنند بیشتر به این خاطر بوده تا رسالت دین را در دوره استقرار بیان کنند.

در دلیل پنجم نیز بر این نکته تأکید شده است که اگر دین را ایدئولوژیک سازیم، دین در سطح «شریعت» باقی خواهد ماند

و «طریقت» و «حقیقت» دین به فراموشی سپرده خواهد شد. به زعم ایشان در ایدئولوژی نمی‌توان سراغ عرفان را گرفت. در اینجا نیز سروش هیچ برهان و استدلالی اقامه نکرده است. اگر مراد از ایدئولوژیک کردن دین این ادعاست که دین دارای قالب خاصی است و برای دنیای انسانها هدف و برنامه دارد، به معنای نفی بعد عرفانی آن نیست. در متن برنامه‌های دنیوی دین، اخلاق و عرفان نهفته است. از توجید گرفته تا احکام و اخلاقیات، توجه به باطن لحاظ شده است. در دستورهای دینی نمی‌توان میان شریعت و طریقت و حقیقت جدایی قایل شد. التزام به شریعت انسان را به طریقت می‌کشاند و سرانجام حقیقت را نصیب انسان می‌سازد. گویی از نظر ایشان شریعت و طریقت و حقیقت اجزایی مستقل از دین هستند که می‌توان آنها را از یکدیگر جدا ساخت.

### اشکالات ایدئولوژیک کردن دین

دکتر سروش بر این اعتقاد است که اگر دین را ایدئولوژیک کنیم با اشکالات بسیاری روبرو خواهیم شد. یعنی در تعیین منزلت عقل، تعیین منزلت مفسران دین، در درک مفهوم جاودانگی و در مقام رقابت دین با ایدئولوژیهای دیگر با انبوهی از مشکلات لاینحل روبرو خواهیم شد. (۳۶)

«دین اساساً به قالب ایدئولوژی در نمی‌آید، یا ایدئولوژیک کردن دین ممکن نیست، و اگر هم ممکن باشد مطلوب نیست. ممکن نیست، برای آنکه دین به دلیل خصوصیتی که دارد در قالب ایدئولوژی نمی‌گنجد. مطلوب نسبت، برای آنکه ایدئولوژیک کردن دین با ادعای جاودانگی دین منافات دارد. خدمتی که صورت ایدئولوژی نسبت به مضمون دین می‌کند، این است که آن را موقتی می‌نماید و صبغه جاودانگی و انعطاف پذیریش را می‌ستاند و آن را به چوب خشکی بدل می‌کند که باید پس از مدتی شکسته و سوزانیده شود، همین و بس.» (۳۷)

از فحوی مطالب فوق چنین برمی‌آید که ایشان ایدئولوژیک کردن را به معنای قالب‌بخشیدن دین یا به بیان دکتر شریعتی طرح هندسی مکتب می‌داند. یعنی اگر بگوییم دین دارای نظام است و برای حیات دنیوی انسانها طرح و پیام دارد، جاودانگی آن را خدشه‌دار کرده‌ایم. به زعم ایشان اگر مکتبی انعطاف‌پذیر

باشد و «در داخل آن امکان تعقل و تحول تازه‌ای وجود داشته باشد» می‌تواند پیشرفت کند و جاودانه باشد و «یقین‌انگاری مانع پیشرفت ایدئولوژیها می‌شود»<sup>(۳۸)</sup>

اگر ملاک جاودانگی دین، انعطاف‌پذیری است، دین انعطاف‌پذیر است و دین با این ویژگی می‌تواند در قالب ایدئولوژی درآید. مراد از انعطاف‌پذیری دین نیز این است که دین هم به ثابتات حیات بشری توجه دارد و هم به متغیرات و مقتضیات زمان. از آنجا که اسلام به اصول ثابت حیات فردی و اجتماعی انسان پرداخته و برخی از مسایل حیات بشری را به عهده عقل بشر و رجوع به اصول ثابت دین گذارده است، لذا به یک معنا اسلام از نظام باز و انعطاف‌پذیری برخوردار است و با همین ویژگی است که در قالب ایدئولوژی دینی می‌گنجد.

از نظر دکتر سروش ایدئولوژیها در پیروان خود پندار یقین رami دمند.

«درست است که آرمانی‌ترین آرمان خرد، رسیدن به اندیشه‌های یقینی است، اما دشمن‌ترین دشمنان عقل نیز همین یقینات نیازموده است. یعنی همین پندارهایی که آدمیان برمی‌گیرند، و بنا بر ملاحظاتی بر آنها نام یقینی و بدیهی می‌نهند تا از آن در عمل و در مقابله با دیگران استمداد جویند. در این صورت البته باب عقل و تعقل بسته خواهد شد. و آنچه در آخر باید به دست آید از همان ابتدا حاصل آمده، پنداشته خواهد شد. متأسفانه ایدئولوژیها همین آتش تجزم را دامن می‌زنند و به پیروان آسانگیر و ظاهرین خود جزمیتی خردآزار می‌فروشند»<sup>(۳۹)</sup>

این سخن که یقین‌انگاری مانع پیشرفت ایدئولوژیهاست سخن ناصوابی است. اگر بنا باشد که یقین‌انگاری امری باطل تلقی شود، دین نیز چون آکنده از امور یقینی است با همین اشکال مواجه است. یا باید گفت که در دین اصول یقینی وجود ندارد و یا باید یقینات را دشمن عقل تلقی نکرد. اگر گفته شود که مراد «یقینات نیازموده»، اموری است که بشر به غلط بدیهی تلقی می‌کند، پس در اینجا یقین نه ضدیت با عقل دارد و نه مانع پیشرفت ایدئولوژیهاست. اگر بنا باشد که بشر امور غیریقینی و غیربدیهی را از روی نادانی و با غرض ورزی، یقینی و بدیهی تصور کند، این اشکال نه تنها در مورد ایدئولوژیها که در امور بسیاری حتی دین هم پیش خواهد آمد.

راه‌حل سوءاستفاده و برداشت غلط از امور یقینی مبارزه با جزمیت و یقین نیست.

### پی‌نوشتها

۱. ایدئولوژی چیست؟، ص ۱۵.
۲. عصر ایدئولوژی، صص ۸-۷.
۳. ایدئولوژی چیست؟، ص ۷.
۴. توتالیتاریسم، ص ۳۲۳.
۵. ایدئولوژی چیست؟، صص ۵۸ و ۵۷.
۶. ایدئولوژی، صص ۲ و ۲۳.
۷. ایدئولوژی، صص ۲ و ۲۳.
۸. توتالیتاریسم، ص ۳۲۷.
۹. ایدئولوژی چیست؟، ص ۹۶-۷.
۱۰. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۸.
۱۱. مجموعه آثار، ج ۱۱، صص ۲۴۲-۳.
۱۲. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۱۱.
۱۳. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۱۲.
۱۴. مجموعه آثار ج ۲۳ ص ۳۷
۱۵. مجموعه آثار ج ۶ ص ۴۹
۱۶. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۸۳
۱۷. مجموعه آثار ج ۲۳ ص ۱۴۶
۱۸. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۵۵
۱۹. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۶۸.
۲۰. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۵۵.
۲۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۴۶.
۲۲. فریه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۰۵.
۲۳. مدارا و مدیریت، ص ۱۴۸.
۲۴. همان، ص ۱۶۸.
۲۵. همان، صص ۱۷۹-۱۸۰.
۲۶. مدارا و مدیریت، ص ۱۸۲.
۲۷. همان، ص ۱۴۵.
۲۸. مدارا و مدیریت، ص ۴۷۵.
۲۹. فریه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۱۹.
۳۰. همان، ص ۱۲۱.
۳۱. فریه‌تر از ایدئولوژی ص ۱۴۱
۳۲. فریه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۲۶.
۳۳. فریه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۲۷.
۳۴. همان، ص ۱۲۷.
۳۵. همان ص ۱۳۰
۳۶. مدارا و مدیریت، ص ۲۰۳
۳۷. فریه‌تر از ایدئولوژی، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۳۸. فریه‌تر از ایدئولوژی، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۳۹. همان، ص ۱۴۵.